

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلّه الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

«السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ وَ عَلَیْكَ مِنَّا سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِينَا وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزِيَارَتِكُمْ السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ يَا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَهُمْ فَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا»

«اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنِ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتْ الْحُسَيْنَ وَ شَايَعَتْ وَ بَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنُوهُمْ جَمِيعًا»

حدیث دومی که باز به آن استدلال شده برای قاعده‌ی میسور و این که عند تعذر بعض الاجزاء و شرائط باید اجزاء مقدوره و شرائط مقدوره را اتیان کرد به این حدیث منقول از امیرالمؤمنین (س) هست که «ما لا یدرک کله لا یترک کله». تقریب استدلال به این روایت شریفه این هست که مراد از این «ما» مای موصوفه تکلیف است، یعنی هر تکلیفی که «لا یدرک کله»؛ عدم درک یک کل یک تکلیف یا به این است که آن تکلیف بر روی یک کلی رفته، به یک طبیعتی رفته که ذا افراد کثیره هست، ذا افراد هست و ما نمی‌توانیم همه‌ی آن افراد را انجام بدهیم. مثلاً مولا فرموده «اطعم کل هؤلاء» و این شخص الان نمی‌تواند کل هؤلاء را اطعام بکند که این جا درحقیقت تکلیف رفته روی یک جامعی، یک کلی‌ای که دارای افراد است و این افراد را هم بنحو استغراق دیده نه عام مجموعی که با هم باشد به‌جوری که اگر یکی‌اش را اکرام نکردی تکلیف را انجام ندادی. اکرام هؤلاء، اطعم هؤلاء مثلاً این جور گفته، اقض ما فاتک، حالا این همه را نمی‌تواند قضاء کند یا همه را نمی‌تواند اطعام کند یا همه را نمی‌تواند اکرام بکند، «لا یدرک کله». و یا این که یک مرکب ذا اجزاء و شرائط است که درحقیقت آن مرکب تشکیل شده از اجزاء مختلفه الحقایق کأنّ مثل نماز. پس کیف مسموع دارد و جده هم دارد چیزهای دیگر هم دارد، عین هم دارد، مقوله‌های مختلف دست بهم داده این را یک معتبر کرده

یک چیز. یا گفته اصنع فلان معجون را، یعنی دارویی را، یک معجویی را گفته اصنعه. حالا این نمی‌تواند «لا یدرک کله»؛ مرکبی است که همه‌ی اجزاء و ابعاض و تار و پود او درک نمی‌شود. حالا می‌فرماید در این صورت که تکلیفی «لا یدرک کله» چه آن تکلیفی که بنحو عام استغراقی روی افراد مختلف رفته و همه افراد را نمی‌شود آورد، چه آن تکلیفی که روی ابعاض و اجزاء یک عمل واحد رفته و همه‌ی اجزاء و ابعاض آن عمل واحد را نمی‌شود آورد. می‌فرماید که «ما لا یدرک کله» چه به آن شکل، چه به آن شکل این «لا یتراک کله»، همه‌اش ترک نمی‌شود، همه‌اش ترک نباید بگردد اگر «لا یتراک» را نهی بگیریم یا «لا یتراک کله» اگر نفی بگیریم همه‌اش ترک نمی‌شود که به داعی جمله‌ی خبریه است منتهی به داعی انشاء گفته شده که گاهی برای تأکید هم که کأن این مفروغ‌عنه است و امر مسلمی است در مقام انشاء از جمله‌ی خبریه استفاده می‌شود. بنابراین یا این حدیث «ما لا یدرک کله لا یتراک کله» اختصاص دارد به آن جایی که یک عمل مرکبی که «لا یدرک کله» همه‌ی اجزاء و ابعاض آن یا اعم است از عمل واحدی که دارای ابعاض و اجزاء است یا نه، یک کلی‌ای که دارای افراد است و ما همه‌ی افراد را نمی‌توانیم بیاوریم لا یتراک تمام افراد؛ هر کدام از این دوتا باشد استدلال برای مقام تمام است. پس بنابراین این استدلال.

آقای خوئی این‌جا یک مقداری تفصیل دادند که بعضی‌اش واضح و مُعَدّ است در مقام بیان تقریر، مثلاً چندتا احتمال را گفتند چنین احتمالی وجود ندارد تا برسند به همین که گفتیم و آن این است که مثلاً حدیث را نمی‌شود این‌جوری معنا کرد «ما لا یدرک کله» چیزی که هردو کل‌ها استغراقی باشد، تکلیفی که تمام افرادش را نمی‌آوری نباید تمام افرادش را هم ترک کنی همه‌اش را باید بیاوری؛ با این‌که فرض این است همه را نمی‌توانی بیاوری «لا یتراک کله»، این «لا یتراک» متعلق‌اش چی هست؟ همه هست، باید همه را ترک نکنی همه را بیاوری. خب اصلاً این احتمال اصلاً گفتنش، و می‌گویند خب این‌که معقول نیست با این‌که همه را نمی‌توانی بیاوری نهی بکند بگوید همه را نمی‌توانی ترک کنی. یا این‌که هردو را کل را در هردو عام مجموعی بگیریم، یعنی آن تکلیفی که مجموع آن را نمی‌توانی بیاوری، همه‌ی تار و پودهایش را نمی‌توانی بیاوری همه‌ی تار و پودها را نباید ترک کنی همه را باید بیاوری. این دوتا که احتمالش داده نمی‌شود، چون تناقض

است دیگر؛ فرض داری می‌کنی همه‌ی افراد را نمی‌توانی بیاوری بعد می‌گویی نباید همه را ترک کنی همه را باید بیاوری. یا همه‌ی تار و پود و اجزاء آن را نمی‌توانی بیاوری «لا یدرک» ولی نه نباید ترک کنی همه را باید بیاوری ...

س: دلالت بر بقاء امر می‌کند اتفاقاً بد نیست، من در یک زمانی ...

ج: نه می‌گوید همه را بیاور عجب است ...

س: ??? همین، نه ??? این است می‌گوید بیاور کی؟ به قرینه‌ی این که شرط ...

ج: آقا شما اشکال در مقابل نص نفرمایید دیگر

س: اشکال در مورد نص نمی‌کنیم اتفاقاً، فقط داریم به ضرورت

ج: نه ایشان می‌گویند این‌ها که معقول نیست، آخر معقول نیست. می‌گوید آقا وقتی به تو گفتند ...

س: آقا معقول هست ظاهر نیست ...

ج: آقا دقت نفرمایید معقول نیست ...

س: وقتی معقول نیست که در همان آن وحدت زمان را بگیرید، وحدت زمان

ج: آقای عزیز گفت «اکرم هؤلاء سته» درست؟ حالا می‌گوید اگر این شش تا را نمی‌توانی اکرام بکنی باید

شش‌تای آن را اکرام بکنی ترک نکنی اکرام آن شش تا را.

س: کی؟ کی؟

ج: همان وقت که نمی‌توانی ...

س: آقا «لا یتروک» اطلاق زمانی دارد، یعنی تا آخر عمرت فکر نکن دیگر این ...

س: آقا آقای خوئی این را نمی‌گوید که شما می‌گویید ...

س: ??? بقاء امر است. ایشان نگویید، می‌گوییم ...

ج: خب حالا ما الان داریم مربوط به ایشان را می‌گوییم ...

س: ??? استغراقی بگیریم لزوماً تناقض لازم نمی‌آید. کی تناقض لازم

ج: آقا وقتش محدود است دیگر نه این که بعدها ...

س: چرا وقتش محدود باشد؟

ج: فرض این است، فرض این است ما لا ...

س:؟؟؟ شما معنای ...

ج: ای بابا، بابا آن «لا یدرک» صادق نیست که، آن الان نمی توانی بعد می توانی بیاوری. اول وقت نمی توانی نماز را با اجزاء آن بخوانی ولی ساعت دو می توانی، این که «لا یدرک» به آن نمی گویند که. یعنی «لا یدرک» در وقت محدودش ...

س: این ادعا هست دیگر....

ج: بله دیگر یعنی این، «ما لا یدرک کله» آن چه که درک نمی شود تمام افرادش در آن وقتی که برایش تحدید شده و مشخص شده «لا یتروک کله» همه را نکند ترک بکنی، همه را باید بیاوری. خب این که نمی شود. ایشان می فرماید من برای این که ایشان حالا فرمودند و الا تقریب سراسر است و درستش همانی بود که عرض کردم ولی حالا ایشان با این که معمولاً سلس البیان و واضح البیان است ایشان، اما این جا نمی دانم چرا این جوری حرف زدند. بله فرموده که «و تقریب الاستدلال بها ان لفظه کل المذكورة فی الروایة مرتین «ما لا یدرک کله لا یتروک کله» دوبار ذکر شده «امرها دائر بحسب مقام التصور بین صور أربع: الأولى ان یکون المراد بها فی کلتا الفقرتين العموم الاستغراقی» مجموع حساب نمی کند، این ها را با هم نمی بیند که یک چیز تشکیل بشود می گوید اقض ما فات، هر دانه دانه چیزی که فوت شده، نمازهای که فوت شده قضاء کن یا اکرم کل هؤلاء مثلاً.

«الثانیة ان یکون المراد بها فیهمما العموم المجموعی، الثالثة ان یکون المراد بها فی الفقرة الأولى العموم الاستغراقی و فی الثانیة العموم المجموعی، الرابعة عکس الثالثة» که «فی الأولى العموم المجموعی» در دومی عموم استغراقی. بعد می فرماید «اما الصورة الأولى» که هر دو عموم استغراقی باشد «فلا یمکن الالتزام بهما، إذ لا یعقل الحکم بوجوب الإتيان بكل فرد فرد، مع تعذر الإتيان بكل فرد فرد». «ما لا یدرک کله» معنایش این

شد دیگر، آنکه تمام افرادش را نمی‌توانی بیاوری، تمام افرادش را، این فرد این فرد نه تمام اجزاء، تمام افرادش را نمی‌توانی بیاوری نکند همه‌اش را هم ترک کنی، همه‌اش را باید بیاوری. این‌که لا یعقل. «و کذا الحکم بوجوب الإتیان بالمجموع، مع تعذر الإتیان بالمجموع» آن هم که دومی است، «ما لا یت ترک» مجموع‌اش و همه‌ی تار و پودش همه را ترک نکنی، همه را باید بیاوری، علیرغم این‌که نمی‌توانی همه را بیاوری

س: در همه‌ی زمان آره ولی ...

ج: بله بله دیگر این است مقصود، یعنی در آن وقت محدد دیگر و الا «لا یدرک» نیست دیگر ...

س: وقت محدّدش اگر تمام شد ادراک نشد ...

ج: یعنی اگر می‌بینی در این وقت محدّد ...

س: امرش باقی است قضایش را به‌جا بیاور

ج: نه آن‌که قضاء امر جدید می‌خواهد. اگر ...

س: خب همین امرش باشد چه عیبی دارد؟ ...

ج: اگر دیدی که مولا گفته یک نماز چهار رکعتی است و در بین الحدین از تو می‌خواهم و تو می‌بینی این

بین الحدین نمی‌توانی بیاوری ولی باید بیاوری

س: کی؟ آقا وحدت زمان نگیرید، خب چرا شما حتماً این را بسیط و تناقض را می‌چسبانید به این معنا؟ این

معنا یعقل ولی خلاف ظاهر است. قبول می‌کنی قبول ظاهر را، چرا می‌گویید حتماً این است معنایش؟ حالا

چون آقای خوئی گفته نباید این معنا متصور باشد؟

ج: می‌گویند این معنا، این یک صورت، این نمی‌شود اراده شده باشد ...

س: وقتی وحدت زمان باشد.

ج: خیلی عجیب است!

بعد به خدمت شما عرض شود که پس این دوتا احتمال که بیرون است. احتمال سومی هم که درست باز نیست که چی بود؟ «الثالثة ان يكون المراد بها في الفقرة الأولى العموم الاستغراقي و في الثانية العموم المجموعي»، «ما لا يدرك» تمام افرادش را، شما مجموع آن را ترک نکنی، مجموع‌اش را باید بیاوری. یعنی باید این مجموعی که تمام افراد جزء آن هستند و به حالت مجموعی دیده می‌شود و کأنّ یک کاسه دیده می‌شود همه را باید بیاوری، خب این معقول نیست. پس باید چه جور معنا کرد که معقول باشد؟ باز ایشان این‌جا را این جور فرموده، فرموده اولی مجموعی باشد دومی استغراقی باشد، این بعکس باشد دیگر. یعنی «ما لا يدرك» مجموع‌اش، حالا چه این مجموعه عبارت باشد از افراد، چه این مجموعه عبارت باشد از اجزاء و شرائط و تار و پود عمل، این «لا یتربک» کل آن، یعنی «لا یتربک» مجموع آن. اشتباه گفتم «لا یتربک» مجموع نه، «لا یتربک» استغراقی، همه‌اش ترک نمی‌شود، جمیع آن ترک نمی‌شود، چه آن جور، چه آن جور جمیع آن ترک نمی‌شود. آن باید آن افرادی که می‌توانی بیاوری، این هم باید آن افرادی که، آن تار و پودهایی که می‌توانی و اجزائی که می‌توانی بیاوری.

خب بعد از این به خدمت شما عرض شود که طی این طریق حالا رسیدند به این‌جا؛ ما از اول گفتیم بابا ظاهر حدیث تقریب استدلال این جوری می‌کند «ما لا يدرك كله» این «ما» یعنی تکلیف، یعنی مأمور به، یعنی مکلف به، آن مکلف بهی که «لا يدرك كله» همه‌اش قابل درک نیست، حالا چه آن مکلف به عبارت باشد از یک تکلیفی که ذات افراد است ذو افراد است یا یک تکلیفی باشد که ذو اجزاء و شرایط است. وقتی همه‌ی این را نمی‌توانی بیاوری «لا یتربک كله»، این جور نباشد که جمیع آن را ترک بکنی. این کسی که می‌خواهد استدلال بکند این را باید استظهار بکند، یا این جامع را استظهار کند هردو را بگیرد یا بحسب بحث ما استظهار بکند عام همان مجموعی را؛ یعنی بگوید مراد از مای «ما لا یتربک» یعنی یک کلی که و یک مرکبی که دارای اجزاء و شرائط است یا خصوص این را استظهار بکند و یا این‌که اعم از این و آن ذا افراد را استظهار بکند و حدیث می‌فرماید همه‌اش را نباید ترک بکنی. این تقریب استدلال. و فرقی در این صحت استدلال نمی‌کند که شما «لا» را لای ناهیه بگیری یا نافییه بگیری. یعنی معنا کنی «لا یتربک كله» نباید ترک

شود یا ترک نمی‌شود، هرکدام را هم بگیرید در استدلال تفاوتی نمی‌کند. این به خدمت شما عرض شود که تقریب استدلال به این حدیث شریف. مجموعاً این در کلمات مطالب فراوانی حالا در مقام بیان شده، اما مجموعاً ما این جا شش جوابی که به این استدلال داده شده و بخشی‌اش را تقریباً در کتاب هم آمده این‌ها را مطرح می‌کنیم.

جواب اولی که از استدلال به این روایت داده شده فرمایش آقای آخوند قدس سره در کفایه هست که ایشان فرموده از این روایت مازاد بر این استفاده نمی‌شود که رجحان دارد اما لازمه استفاده نمی‌شود. خوب است که در صورتی که یک مجموع از اجزاء یعنی یک عمل از اجزاء و شرائطی وجود دارد و شما همه را نمی‌توانی انجام بدهی از این حدیث استفاده می‌شود خوب است، اما نه این که لازم است و واجب است. مع الوجه در این جهت فرموده چون این «ما» هم واجبات را می‌گیرد هم مستحبات را، عمل، چه آن عمل واجب باشد چه آن عمل مستحب باشد، چه نماز ظهر باشد چه نافله‌ی مثلاً تحیت مسجد باشد. خب شما در این جا نمی‌توانید بگویید که «لا یتربک» اگر نهی است به خدمت شما فرض باشد و تحریمی باشد خب باید بگویید که پس اگر کسی را ببینیم نماز مستحب هم همه‌ی اجزاء آن را نمی‌تواند بیاورد باید بیاورد. این جا امر دائر است بین این که این «ما» اختصاص داشته باشد به واجبات و فرائض و بگوییم پر آن از ما اراده نشده مستحبات و یا این که بگوییم این اراده شده، مستحبات هم اراده شده ولی آن که گفته «لا یتربک» آن تحریمی نیست آن تنزیهی است، امر دائر بین دو تا هست. اگر «ما» را هم بگوییم واجبات را می‌گیرد هم مستحبات را می‌گیرد «لا یتربک» را حمل بر تحریمی نمی‌توانیم بکنیم. اگر «لا یتربک» را حمل بر تنزیهی بکنیم بله از آن می‌توانیم هر دو را اراده بکنیم.

س: یعنی فرضش این است که حرمت معنای خود صیغه‌ی نهی است؟

ج: بله؟

س: یعنی چنین فرضی دارد که حرمت معنای خود صیغه‌ی نهی است ...

ج: بله.

س: نه این که به دلالت

ج: بله بله حالا بله این جور دیگه.

خب فرموده چون رجحان ندارد یکی از این دوتا بر دیگری، قدر مسلّم این است که یک رجحانی این جا هست؛ بیش از این ما نمی توانیم از این حدیث استفاده بکنیم. این اشکال محقق خراسانی قدس سره در کفایه است. که ایشان البته یک عبارتی دارند توی کفایه که فرموده بر فرض این که مراد از این عام مجموعی باشد که اصلاً ممکن است کسی بگوید اصلاً عام مجموعی نیست درباره ی کلیّیّات افراد است نه کلیّیّات اجزاء و ابعاد، اصلاً کسی ممکن است آن جوری معنا بکند. اگر ما بپذیریم تازه این اشکال را داریم.

محقق خوئی قدس سره دوتا جواب می دهند به این اشکال محقق خراسانی. اشکال اول شان این است که این حرف شما مبنی بر این هست که وجوب و حرمت و این ها جزء مدلول صیغ امر و نهی باشد؛ اما اگر گفتیم که وجوب، حرمت خارج از مدلول است و مدلول چه در موارد استحباب چه در موارد وجوب در معنای واحد استعمال می شود منتها که همان بعث است یا زجر است «لا یتّرك» دارد زجر می کند و إفعال دارد بعث می کند، منتها اگر این بعث همراه با ترخیص شد عقل این جا می گوید که خب واجب نیست رجحان دارد و واجب نیست شما بیاوری و از این تعبیر می کنیم به استحباب، اگر ترخیص نبود تعبیر از این می کنیم به وجوب. این وجوب مدلول خود صیغه نیست، مدلول هیأت نیست، هیأت فقط بعث است نسبت بعثیه است یا نسبت زجریه است. منتها اگر این بعث یا این زجر همراه با ترخیص شد کراهت و استحباب گفته می شود اگر نشد تعبیر به وجوب می کنیم، یعنی این وجوب وجوب عقلی است، یعنی عقل می گوید لابد هستی که بیاوری. بنابراین این جا ما می گوییم خب دارد بعث می کند منتها در مورد مستحباتش چون مرخص داریم لازم نیست. مثل این که مولا بگوید «اکرم کل هؤلاء» بعد بگوید لا بعث به ترک اکرام این آقا بخصوص؛ این جا نمی آییم بگوییم که «اکرم کل هؤلاء» استعمال لفظ در اثر از معنا لازم می آید هم وجوب هم استحباب. نه اکرم در آن معنای بعث به اکرام دارد می کند. نسبت به بقیه مرخص ندارم، عقل می گوید باید بیاوری. نسبت به این مرخص دارم

می گوید خب؛ چون خودش ترخیص دارد نسبت به این لازم نیست. مستعمل فیها یکی است و مراد جدی هم یکی است منتها در آن ترخیص است. این جواب اول.

خب این جواب البته جواب بنایی نیست مبنایی است. اگر کسی بگوید؟؟

جواب دومی که می دهند می گویند خیلی خب! حالا ما سلّمنا و آمنا به حرف شما که آن چه که از این حدیث شریف استفاده می شود رجحان است، خوب است. ایشان می فرماید خب، اگر شما می گویند در فرائض خوب است هیچ قول به فصلی وجود ندارد که خوبی با وجوب در فرائض؛ کسی نیامده بگوید که در فرائض خوب است، در فرائض یا واجب است یا مشروع نیست و تشریع است و حرام است به قصد شرع بخواهی بیاوری، قول به فصل ما نداریم. پس اگر شما از این حدیث اصل رجحانش را استفاده می کنی به ضمّ عدم الفصل بین رجحان و فرض بودن خب مطلوب ثابت می شود دیگه.

«ثانیاً: إنّ رجحان الإتیان بغیر المتعذّر من أجزاء الواجب يستلزم وجوبه، لعدم القول بالفصل، فإنّ الأمر دائر بین کونه واجباً أو غیر مشروع، فرجحانه مستلزم لوجوبه کما هو ظاهر». خب این...

حالا این جا یک مطلب دیگری هم وجود دارد که حالا این مطلب آقای آخوند علی مبناه که می فرمایند «و حیث أنّه لا مرجح لأحدهما علی الآخر لا يستفاد منها إلا رجحان الإتیان بما هو المقدور دون وجوبه». ببینید؛ امر دائر بین چی شد؟ امر دائر شد که یا باید ظهور نهی را بگیریم. اگر ظهور نهی را می گیریم؛ «ما» نمی شود مستحبات مراد باشد. اگر ظهور «ما» را می گیریم؛ نهی نمی شود تحریمی باشد. خب چون امر دائر بین این دو تا است خروجی اش می شود چی؟ اصل رجحان. چه جوری خروجی اش می شود اصل رجحان؟

س: بین تنزیه و تحریم پس فعلش رجحان دارد دیگه، بین تحریم ترک و بین تنزیه ترک پس فعل رجحان است. چرا؟ چون ممکن است که تنظیم باشد قدر متیقن

ج: خب، بگوییم این جور که چون از این نهی بالاخره اگر تحریم اراده شده پس بنابراین از ما مستحب اراده نشده، پس فرائض اراده شده، اگر او هر دو اراده شده پس تحریم، پس از نهی تنزیه اراده شده نه تحریم، بنابراین فرائض حتماً داخل در حدیث شریف هست. وقتی فرائض داخل...، چون اگر تحریم باشد که فرائض

را حتماً می‌گیرد. اگر تنزیه هم باشد که در مورد فرائض وجهی برای خروجش نداریم. پس ما برای خرج فرائض دلیلی نداریم. حتماً می‌دانیم فرائض این‌جا مراد است. چون می‌دانیم حتماً فرائض مراد است پس بنابراین رجحان هم یک امری است جامع بین استحباب و وجوب.

س: تحریم و تنزیه، لا یترک دیگه؟ تحریم؟؟

ج: بله، حالا طبق تعبیرشان داریم می‌گوییم

س: رجحان انجام دادن را

ج: رجحان انجام...، بله، که این هم لابد مبنی بر آن حرف هست که نهی در هر چیزی دلالت بر چه می‌کند؟ بر نهی در، نهی، امر به شیء مقتضی نهی از ضد است. نهی مقتضی امر به ضد است. لا یترک؛ ترک نکن پس امر به ایتیان است؛ از این باب و الا تعبیر فنی آن‌جوری...، و الا آن طبق مسلک قدمایی که این‌جوری می‌فرمودند دیگه. امر به شیء مقتضی نهی از ضد است. نهی مقتضی امر به ضد است. فلذا خیلی از چیزهایی که امر (در متون فقهیه) آن‌ها استحباب گفتند با این‌که به روایات که مراجعه می‌کنیم نهی کرده، این از همین مبنا است که آن نهی از یک چیزی که شده پس امر به ضدش است.

س: یا این که یکی از تعابیر برای امر استفاده از صیغه نهی است در جایی که ما از قرائن می‌دانیم که مراد یک امثالی است نه یک ترک است

ج: می‌گوید او را ترک نکن

س: می‌دانم، یعنی

ج: بله، آن را ترک نکن پس بنابراین از توی آن در می‌آید یعنی بیاور؛ پس بنابراین امر به بیاور هست. هم نهی از ترک کردن است هم امر به آوردن است.

س: نه، نه از باب مسئله زید، از باب این‌که چون ما می‌دانیم یک امثالی مدنظر است اصلاً نهی به معنای آن

ج: خب نهی که معنای ظاهری‌اش خودش همین است مگر بگویی کنایه‌ای از آن است.

س: همان دیگه، همان

ج: و الا معنای مدلول خودش مراد نیست. مدلول خودش مراد نیست.

س: حاج آقا؛ بحث امر به شیء نهی از ضد می‌کند، نهی شیء امر به ضد می‌کند در ضد خاص است. این جا

لایترک کله ضد عام است. یعنی قطعاً این محل بحث است که

ج: این ضد خاص است دیگه.

س: این جا ضد عام است. لایترک یعنی این که

ج: نه، کل یعنی مابقی دیگه.

س: ??

ج: مابقی، مابقی، کل یعنی مابقی.

س: نه، عدم ترک

ج: کل یعنی مابقی

س: کل که مابقی است. آن که درست است. لایترک

ج: ضد خاص است دیگه، این ضد خاص آن است.

س: نه، لایترک که می‌خواهید لازمه ...

ج: لایترک چی؟

س: مابقی

ج: مابقی؛ پس مابقی لایترک می‌خورد به مابقی، موضوعش مابقی است. پس بنابراین نهی از ترک این مابقی

می‌شود امر به ایتیان مابقی، پس استحباب دارد، رجحان دارد. پس آن چیزی که ما می‌فهمیم این است. این

جامعی این جا وجود دارد. این البته مبنی بر همان مطلب است که ما باز وجوب را مرکب بدانیم. وجوب و

استحباب را مرکب بدانیم. آن وقت بگوییم پس اصل این مابه الاشتراک این دوتا در این جا وجود دارد. این

اشکال آقای آخوند ولی جواب اصلی و جواب اصلی همان جواب اول است. آن مطلبی هم که ایشان

فرمودند که قول به فصل نداریم این ها ثابت نیست برای ما که قول به فصل نداریم در این جا، ممکن است

مستحب باشد. چرا نداریم؟ و این‌ها امور اجتهادی است. یک امر مسلمی و اجماع داشته باشیم بر این مسئله که فصلی واقعاً نیست اگر گفتیم خوب است حتماً وجوب است. این نه، ما چنین اجماع مسلم قطعی بر این مسئله نداریم.

س: حالا اگر کسی بحث کرد و داشت حرف آقای خوئی بد نیست.

ج: بد که نیست ولی اجتهاد در مقابل اثبات آن چنان

س: صغری دارید اشکال می‌کنید که اشکال مال خوئی نیست. ایشان می‌گویند اگر باشد؟؟ صحت و سقم

ج: بابا! ایشان باید بگویند اگر اشکال، شروع اشکال‌های ما با قول به عدم فصل می‌گوییم دلالت تمام است. خب اشکال این است که این قول به عدم فصل یا عدم الفصل واقعی که او می‌گوید به دردم می‌خورد قول به عدم فصل نیست، عدم الفصل واقعی است. این لایبِن و لا مبیِّن، پس این‌که بخواهیم به آقای آخوند جواب بدهیم که روی حرف شما هم به این روایت می‌شود استدلال کرد این تمام است؟؟ این یک جواب.

جواب دومی که این‌جا وجود دارد «ما أفاده المحقق الخوئی فی الدورة السابقة خود ایشان است. که بعد عدل عنه در دوره مصباح الاصول و آن این است که این روایت درحقیقت امرش دائر به دو چیز است. یک: مایستلزم التقیید و ما لایستلزم التقیید. و چون تقیید خلاف اصل است پس باید بگوییم مبنای روایت همان است که لایستلزم التقیید.

توضیح ذلک؛ توضیح این است که اگر معنای روایت این باشد که «ما لایدرک کله لا یتترک کله»، یعنی اگر یک مجموعه‌ای که ذات اجزاء و ابعاض و شرائط است همه‌اش مقدور نبود شما همه‌اش را ترک نکن، آن مقداری که مقدور است بیاور، اگر معنای حدیث این باشد حتماً باید تقیید بشود. چرا؟ چون به اتفاق باید آن مابقی مقدار متناهی باشد و الا هیچ کسی نمی‌گوید لازم است بیاورد. مثلاً یک نماز چهاررکعتی، فقط یک سبحان الله یا سه تا سبحان الله می‌تواند بگوید، دیگه هیچی دیگر نمی‌تواند بگوید. هیچ کسی نمی‌گوید. پس «ما لایدرک کله لا یتترک کله» باید تقیید بشود. «لا یتترک کله عند امکان الاتیان بمعظم الاجزاء» باید این تقیید بشود. ولی اگر این را عام استغراقی معنا کنیم؛ یعنی هر «ما لا یتترک کله»؛ یعنی آن تکلیفی که دارای

افراد است اگر همه‌ی افرادش را نمی‌توانی بیاوری خب هر چقدرش را می‌توانی بیاوری چه معظم باشد چه معظم باشد چه یکی‌اش باشد؛ آن‌جا دیگر تقیید ندارد دیگه، صدتا نماز قضا داری، نود و نه‌تای آن را نمی‌توانی بیاوری، یکی‌اش را می‌توانی بیاوری، این‌که تقیید ندارد، باید بیاوری. کوچکتربنش را فقط آن دو رکعت صبحش را می‌توانی بیاوری، آن چهار رکعتی‌ها و سه رکعتی‌ها را نمی‌توانی بیاوری، تقیید ندارد که، خب، حالا حدیث را چه‌جور معنا کنیم؟ اگر بگوییم معنای حدیث این است که «ما لایدرک کله لا یتراک کله» یعنی آن عمل ذات ابعاض و اجزاء و شرائطی که همه‌اش را نمی‌شود آورد؛ آن نباید ترک بشود یا ترک نمی‌شود؟ این باید قید بخورد. اما اگر بگوییم آن مأثورّه و مکلف‌بھی که دارای افراد است و همه‌ی افراد را نمی‌توانی بیاوری؛ این قید ندارد. و چون تقیید خلاف اصل است پس معلوم می‌شود کدام معنا مراد است؟ آن معنایی که تقیید ندارد. پس این روایت اصلاً مربوط که کجا است؟ مربوط به بحث ما که ابعاض و اجزاء بعضی‌هایش ... نه، مال آن‌جایی است که یک تکلیفی شده؛ افراد متعدد دارد. شما همه‌ی افراد را نمی‌توانی بیاوری، اگرم هؤلاء، همه را نمی‌توانی ولی یکی‌شان را می‌توانی، آن یکی را باید بیاوری، ربطی ندارد به آن بقیه، این فرمایشی است که در دور سابق می‌فرمایند ما این اشکال را به استدلال به حدیث کردیم. و لکن می‌فرمایند حق این است که این اشکال ما وارد نیست. «و لکن الانصاف ان هذا الاشکال غیر وارد علیه».

ولی یک تعلیلی می‌کنند که حالا این تعلیل را بیان کنیم. من نفهمیدم تعلیل ایشان را، ولی تعلیل ایشان این است. چرا وارد نیست؟ می‌گویند برای این‌که ما اگر جامع این «ما» را به معنی جامع بین کل و کلی گرفتیم، یعنی همان‌طور که در مقام تقریب استدلال گفتیم «ما لایدرک کله» یعنی چیزی که همه‌اش درک نمی‌شود چه آن چیز چیزی باشد که اجزاء دارد و به خاطر این‌که همه اجزاءها مقدور ما نیست نمی‌شود. چه نه، آن چیز چیزی باشد که افراد دارد و شما مولا گفته همه‌ی افراد را مثلاً ایتیان کن یا اکرام کن یا ...، من همه‌ی افراد را نمی‌توانم. خب اگر این را گفتیم خب نسبت به آن کل، آن‌که کلی است و افراد دارد که تقیید نمی‌خواهد بکنی که، خب اگر جامع مقصود باشد اجازه نمی‌دهند تو قید به آن بزنی که، اگر خصوص کل باشد ذات اجزاء و شرائط باشد باید قید بزنی، اگر جامع شد که دیگر نمی‌خواهد قید بزنی که.

فرموده: «لكن الإنصاف ان هذا الإشكال غير وارد عليه. بناء على كون المراد من الموصول هو الجامع بين الكلّ و الكلّي، كما هو مبني الاستدلال»؛ که البته عرض کردیم مبنای استدلال هم البته این نیست که حتماً این باشد. یا آن یا این، یعنی اگر خصوص آن هم باشد استدلال تمام؛ یعنی خصوص کل باشد. جامع هم باشد خوب بله «إذ المفروض» حالا چرا؟ «إذا المفروض دخول الكلّي الذي تعذر بعض أفراده في الموصول، سواء كان المتعذر معظم الأفراد، و المتمكّن منه أقلّها، أو بالعكس، فلا دوران بين التقييد و عدمه ليرجع الثاني على الأوّل». دیگه آن حرف ما این جا نمی آید «نعم لو كان الاستدلال مبنياً على حمل الرواية على خصوص تعذر المركب دون الجامع بينه و بين الكلّي، كان للإشكال المذكور وجه». این که عرض کردم نفهمیدیم فرمایش ایشان را به خاطر این است که فرقی نمی کند وقتی شما جامع هم گرفتید، اگر خصوص بگیرد باید قید بزنی. اگر جامع هم گرفتید نسبت به این فردش باید قید بزنی.

س: برای این دوران نمی آید دیگه، می آید؟

ج: بله؟

س: آن دوران

ج: نه، دوران می آید که ما چی اراده بکنیم؟ یک معنایی اراده بکنیم که اصلاً قید نمی خواهد چون می گویند قید خلاف اصل است.

س: فوقش می شود سه حالت؛ دوران بین سه حالت می شود.

س: آن دیگه معنای روایت نمی شود دیگه وقتی جامع باشد.

ج: نه، چرا، ببینید؛

س: جامع باشد همه اش همین جامع است

ج: نه، نه، نه،

س: آن تطبیقاتش می شود دیگه

ج: نه، نه، عرض می‌کنم. اگر بخواهیم از این راه پیش برویم امر دائر است؟؟ روایت را فقط کلی معنا کنیم که

هیچ تقییدی نخورد یا خصوص آن معنا کنیم که تقیید می‌خورد یا جامع معنا کنیم که تقیید می‌خواهد باز

س: نه، جامع تقیید نمی‌خواهد

ج: نه، جامع هم تقیید می‌خواهد

س: نمی‌خواهد، چرا؟ چون آن تطبیقاتش است. جامع به معنای همین جامعی‌اش است

ج: نه، نه، نه،

س: آن تطبیقاتش است دیگه، آن در مقام تطبیق است

ج: نه، نه، نه، چرا

س: آن‌جا تطبیق؟؟

ج: نه، چرا

س: معنای جامع همین است

ج: آقای عزیز! نمی‌شود. چون آن را بعث نمی‌تواند بکند به یک جامعی که آن فرد غلط است

س: نه، آن در مقام تطبیق تطبیق نمی‌شود به قرینه دیگر، نمی‌شود معنای روایت تقیید؟؟

ج: تقیید می‌شود. تقیید می‌شود. تقیید می‌شود مگر نمی‌شود؟ مثل این‌که بگوید اکرم کل عالم، بعد بعض

اصناف علماء یک قید دارند. مثلاً فقهای فاسق حرام است اکرام‌شان، ولی دکتر نه، خب باید قید بشود

س: می‌دانم. آن دیگر لازم نیست همین‌جا قید بشود دیگه

ج: نه، همین‌جا یعنی چه؟ اصلاً قید دیگه باید بشود بالاخره، مگر آن در آن صورت باید همان‌جا قید بشود؟

به دلیل منفصل قید می‌شود. اگر شما می‌گویید که تقیید خلاف اصل است پس این ...، این به این جوابی که

خود ایشان دادند نمی‌توانیم بپذیریم. اما جواب اصلی که این‌جا می‌دهیم این است که (به آن حرف سابق

ایشان) این اصل لا اصل، لا اصل، این اصل لیس به اصل است لا اصالة له.

س: که اذا دار الامرین

ج: که اذا دار الامر بین این و آن چون اصل عدم تقیید است پس آن یکی را، این‌ها همان است که در اصول خودشان یاد ما دادند؛ قبلاً هم یاد دادند گفتند که با استحسانات نمی‌شود، ظهور باید ببینیم در چیست؟ و اگر این «ما» چی دارد؟ «ما» اطلاق دارد. ما لا یدرک، «ما» یک تکلیف است که لا یدرک کله، در اثر چی لا یدرک کله؟ در اثر این‌که ذو افراد است و همه‌ی افراد را نمی‌شود آورد و تکلیف رفته روی افراد و نمی‌شود همه را آورد. یا نه، تکلیف رفته روی ابعاض، اجزاء و نمی‌شود همه را آورد.

س: حاج آقا؛ جواب دیگری را نمی‌شود داد به این معنا که بگوییم این؟؟ که در کل می‌گویند که باید جُلّ افراد باشد تا قاعده میسور تطبیق بشود به خاطر این است که صدق مسما باید بشود. صدق صلاّه باید بشود که حالا بگوییم صلاتی که بعضی افرادش متعذر است. یعنی مناط آن؛ من که می‌گویم قاعده میسور باید شرطش معظم اجزاء یا جُلّ اجزاء باشد این است که مسمای صلاّه پس باید باشد منتها بعضش منظور است. این‌جا هم وقتی که (حالا به این مقدمه) ما لا یدرک کله، آن‌چه که تمام و تامش، مجموعش درک نمی‌شود و غیر مدرک است و مقدور نیست لا یتراک کل همان صلاّه، کل همان صلاّه کی هست؟ وقتی است که صدق کل صلاّه بشود و وقتی که معظم اجزاء نباشد اصلاً کل آن صلاّه دیگه نیست

ج: این حرف در قاعده، در آن روایت بعد هست که «المیسور لا یسقط بالمعسور» که باید میسور او باشد

س: این‌جا هم باید کل او باشد

ج: اما این‌جا ندارد.

س: چرا دیگه

ج: این‌جا نه؛ دارد که، نه این‌جا دارد که

س: این کل او نیست اصلاً کله

ج: لا یتراک کله

س: ببینید حاج آقا؛ «ما» را چه می‌گذارید؟

ج: کله، کل این عمل

س: «ما» را می‌گذارید

ج: کل این اجزاء

س: آهان! همین! احسن!

ج: نه اسمش هم باید صلاّه باشد

س: نه، نه، نه، واجب ...

ج: ندارد، کل این اجزاء

س: نه، ببینید حاج آقا؛

ج: کل این

س: نه، ببینید؛ «ما» این دارد اشاره می‌کند به صلاّه مثلاً، صلاتی که تمامش را نمی‌توانی بخوانی بعض آن

صلاّه را باید بیاوری

ج: بله، و اما باید

س:؟؟

ج: ولی بعض آن صلاّه که نامش هم باید باز هم صلاّه باشد

س: نام را کاری نداریم. واجب است ولی باید باشد که، واجب است

ج: چی باشد؟

س: واجب است به عنوان؟؟

س: اگر نامش را کار نداری ...

ج: نامش را کار نداری حرفی نیست دیگه

س: عنوان مشیر که هست دیگه

ج: نه دیگه، بعض آن، این بعض آن است

س: آقا شارع دارد می گوید «الفرائض الّتی» ما لا یدرک منظور فرائض است. این را که نمی توانید بگویید نیست که، فرائضی که کلش نیست جزء آن فرائض را باید انجام بدهی، خب در کی جزء فرائض است؟ وقتی که معظم باشد تازه می شود جزء فرائض

س: جزء فریضه بودن که دیگه لازم نیست خودش؟؟ فریضه؟؟ بگیرد که

س: جزء ...

ج: خب آقای شیرمهد؛ ما کی باید تمام کنیم؟ الان تمام است ساعت اول تمام شد.

خب حالا یک چند دقیقه ای

پایان